عقل از نظرگاه مولوی

مسعود راعی صدقیانی

یاد داشت سردبیر

«عرس»مولانا جلال الدین محمد بلخی به مدّت ده روز در آذر 1384 در قونیه،پر رونق‏تر از سال‏های پیش با حضور بسیاری از علاقه‏مندان برگزار شد.در تهران نیز به همین مناسبت،جمعی از دوستداران مولانا به دعوت دکتر امیر حسین شاه خلیلی در مجلسی‏ محتشم گردهم آمدند و آقایان دکتر حسین وحیدی،دکتر حسین‏ باهر،دکتر حبیب نبوی،علی هاشمی و خانم فروزنده اربابی و سردبیر حافظ سخنرانی کردند.

ما برای مولوی در ماه‏های آینده،ویژه‏نامه‏یی چاپ خواهیم‏ کرد.علی العجاله مقاله‏ی حاضر که به خواهش ما توسط خود نویسنده تلخیص شده است.را برای عرض ادب به ساحت مولانا به خوانندگان ارمغان می‏کنیم.

در اندیشه‏ی مولانا در باب عقل با دو تفسیر مواجه‏ می‏شویم:یکی تفسیر متافیزیکی-یعنی جنبه‏ی وجودی عقل-و دیگری تفسیر انسانی یعنی جنبه‏ی معرفت شناختی عقل.در مورد مرتبه‏ی وجودی عقل و اهمیت آن در تکوین و تنظیم عالم، حدیث«اوّل ما خلق اللّه العقل»مخلوق نخست و صادر اول از ذات‏ باری را عقل(خرد)می‏شمارد.مولوی نیز به این نکته واقف بوده‏ است و«عقل کلّی»را جوهر و زیربنای هستی می‏داند،بدان معنا که‏ هر آن چه در زمین و آسمان‏هاست از پی عقل به وجود آمده و بر پایه‏ی آن هستی یافته‏اند:

این جهان یک فکرت است از عقل کل‏ عقل چون شاه است و صورت‏ها رسل‏1

حکیم سنایی نیز این معنا را در حدیقة الحقیقة چنین پرورده‏ است:

هر چه در زیر چرخ نیک و بدند خوشه‏چینان خرمن خردند2

مولانا،جهان و نیز وجود انسانی را به منزله‏ی صور و مظاهر این عقل کلی مطرح می‏کند:

عقل پنهان است و ظاهر عالمی‏ صورت ما موج یا از وی نمی‏3

از نظرگاه مولانا خداوند متعال،تدبیر امور عالم(طبیعت)را هم‏ به وسیله‏ی این عقل مجری می‏دارد:

غیر این عقل تو حق را عقل‏هاست‏ که بدان تدبیر اسباب سماست‏4

چنان که سنایی هم عقل را از بدو آفرینش در کارگاه ازل،مدبر امور قلمداد می‏کند:

چون در آمد به کارگاه ازل‏ شد بدو راست کار علم و عمل‏5

و اما تفسیر معرفت شناختی عقل:اکنون با این شناخت از مقام‏ وجودی عقل،به تشریح دیدگاه مولوی درباره‏ی اهمیت این منبع‏ فیض الهی در معرفت و تکامل انسان می‏پردازیم که موضوع اصلی‏ این مقال است.ابتدا دفع یک شبهه(که از قضا بسیار رایج است) ضروری به نظر می‏رسد.به این عبارات مولانا که از مجالس‏ سبعه‏ی او انتخاب شده،توجه کنید.

«عقل چیست؟قندیل عالم مهین و نور طور سینین...و خلیفه‏ی عادل حضرت ربّ العالمین است..سلطان عادل‏ خوش‏خوست و سایه‏ی رحمت لا هو الاّ هوست.عقل کیست؟آن که‏ فاضلان صفّه‏ی صفا و صفوت،ره‏نشین وی‏اند..قلاوز ارواح تا به‏ حضرت فالق الاصباح..»6

اکنون به این ابیات از مثنوی معنوی التفات نمایید:

آن زنان چون عقل‏ها درباختند بر رواق عشق یوسف تاختند عقلشان یک‏دم ستد ساقی عمر سیر گشتند از خرد باقی عمر اصل صد یوسف جمال ذوالجلال‏ ای کم از زن!شو فدای آن جمال‏7

همان‏سان که مشاهده می‏شود،از مقایسه‏ی دو مجموعه‏ی‏ فوق(و یا نمونه‏های مشابه آن‏ها)نوعی تردید و سرگشتگی به‏ انسان دست می‏دهد؛آن توصیفات شگرف و ستایش‏های زیبا از عقل در عبارات«مجالس»را(که همانند آن در مثنوی بسیار است) چه‏گونه می‏توان با آن دعوت شورانگیز به عشق‏بازی و ترک خرد در ابیات بعدی آن(که مشابه آن نیز بویژه در غزلیات شمس کم نیست)جمع کرد و مطابقت داد؟در کتاب مثنوی در کنار همین ابیاتی که به ظاهر بر عقل گریزی دلالت دارد،از زبان‏ مولانا می‏شنویم:

تا چه عالم‏هاست در سودای عقل‏ تا چه با پهناست این دریای عقل‏8 بود بحر بی‏کران عقل بشر باید آن‏یم را چون غواص ای پسر9

به غیر از عرصه‏ی کلام مولوی،نمونه‏های بسیاری از این‏ گفتار دو پهلو را در آثار عارفان و شاعران دیگر می‏یابیم.اما به راستی این تضاد تحیّرانگیز و این معمای پیچیده از کجا سرچشمه می‏گیرد و کلید حل آن چیست؟در این جاست که‏ لزوم درک«اقسام عقل»و«مراتب و درجات خرد»جهت حل‏ این معما و رفع شبهه‏ی حاصل از آن مطرح می‏گردد و ما ناگزیریم که عقل عامّه و متداول را از عقل مورد قبول عرفا(و نیز حکمای عارف مشرب)باز شناسیم.و این همان‏ تقسیم‏بندی دوگانه‏ی عقل است که با عنوان«عقل جزیی»و «عقل کلی»(و عناوین مساوق این دو)در حکمت و عرفان‏ اسلامی مطرح شده است.10

البته در آثار عرفا وش عرای مسلمان،تعابیر و عناوین‏ دیگری برای تفکیک عقول به چشم می‏خورد که مطابق و برابر با مفهوم عقل جزیی و کلی هستند.از تعبیرهایی‏ هم‏چون«عقل معاد،عقل دین،عقل وهبی یا موهبی،عقل‏ هدایت و...»مساوق با عقل کلی و عناوینی چون«عقل معاش، عقل دنیا،عقل کسبی یا اکتسابی،عقل حسابگر و...»مطابق با عقل جزیی؛چه در احادیث شیعه و چه در آثار حکمی،عرفانی و ادبی‏ سخن به میان آمده است.11

به عنوان مثال ابو حامد غزالی تقسیم خرد به «عقل جزیی بحثی‏ و استدلالی»و«عقل کلی ذوقی و شهودی»را پذیرفته است.12یا محیی الدین ابن عربی از«عقل وهبی»و«عقل کسبی»سخن گفته‏ است.13شبیه به این تعبیر ابن عربی را مولانا برای اقسام عقل در مثنوی بیان نموده که تعریف روشنی از این موضوع است:

عقل دو عقل است عقل مکسبی‏ که در آموزی تو در مکتب صبی‏ از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر از معانی و از علوم خوب و بکر عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه‏ی آن در میان جان بود چون ز سینه آب دانش جوش کرد نی شود گنده نه دیرینه نه زرد14

واضح است که در ابیات بالا مولوی دو نوع عقل را از هم تمیز داده؛در دو بیت اول به تعریف عقل مکسبی(-عقل جزیی)و در دو بیت بعدی عقل موهبی(-عقل کلی)پرداخته که فضل و بخشش حق تعالی‏ست.البته وی به نیکی یادآور می‏شود که این‏ عقل جزیی و فعالیت‏های آن-در صورتی که سالم از منهیات باشد- سایه و جلوه‏یی از عقل کلی‏ست:

جزو عقل این از آن عقل کل است‏ جنبش این سایه زان شاخ گل است‏15

(به تصویر صفحه مراجعه شود)ولی باید توجه داشت که این عقل جزیی،خارج از محدوده‏ی‏ خود فعالیت نکند،یعنی زمام حرکت انسان را به دست نگیرد چرا که:

عقل جزیی گاه چیره‏گه نگون‏ عقل کلی ایمن از ریب المنون‏16

در غیر این صورت یعنی اگر فعالیت‏های تکاملی و معرفتی‏ انسان تحت انقیاد عقل جزیی درآمد،مولانا دیوانگی را به این قسم‏ از خرد ترجیح می‏دهد:

زین خرد جاهل همی باید شدن‏ دست در دیوانگی باید زدن‏17

و نیز همین خرد است که از ادراک حقایق ماوراء الطبیعی و اسرار الهی عاجز است:

جزو جزو خم به رقص است و به حال‏ عقل جزوی را نموده این محال‏18 عقل جزو از از رمز این آگاه نیست‏ واقف این سرّ به جز اللّه نیست‏ عقل را اندر چنین سودا چه کار کرّ مادرزاد را سرنا چه کار؟19

هم‏چنین مولوی این نوع عقل را آفریننده‏ی وهم و تردید می‏داند،زیرا به تنهایی ظلمانی‏ست و به عالم نور نمی‏تواند راه یابد:

عقل جزیی آفتش وهم است و ظن‏ زآن که در ظلمات شد او را وطن‏20

وی در جایی دیگر از مثنوی،عقل جزیی را به «پر کرکس»و عقل کلی را به «پر جبرئیل»تشبیه می‏کند:

عقل جزوی کرکس آمد ای مقل‏ پرّ او با جیفه‏خواری متصل عقل ابدالان چو پرّ جبرئیل‏ می‏پرد تا ظلّ سوده میل میل‏21

سنایی نیز در جایی از حدیقه از عقل جزیی و سوداندیش به‏ «کیاست اوباش»و از عقل کلی به «عقل دین»تعبیر می‏کند:

در گذر زین کیاست او باش‏ عقل دین جو و پس رو او باش‏22

می‏بینیم که سنایی در مصرع دوم به هدایتگری عقل برای‏ سعادت و وصول به ایزد تعالی اشاره کرده،مولانا هم در تأکید بر این‏ مطلب می‏گوید:

گفت من عقلم رسول ذوالجلال‏ حجت اللّه ام امان از هر ضلال‏23

چنان که در بینش اسلامی نیز علاوه بر انبیای الهی که هدایت‏ تشریعی را جاری می‏دارند،خداوند یک وجه هدایت را نیز در وجود انسان نهاده که از آن با عنوان«رسول باطنی»تعبیر می‏شود که‏ همان عقل کلی‏ست و بیت فوق از مولانا به این حقیقت اشاره دارد. با توجه به مطالبی که تا این جا مطرح شد،می‏توان چنین گفت که‏ عقل و خرد-بر خلاف تصور رایج-مورد نکوهش و سرزنش مولوی‏ و عرفای هم‏فکر او نبوده و عقل سودانگار و حسابگر که در قید منفعت‏های دنیوی و زودگذر گرفتار است،مورد طرد و انکار او بوده‏ است.لذا اگر شخصی بدون وقوف به تعریف عرفا و متصوفه از عقل‏ و تفاوت بنیادین عقل کلی با عقل جزیی به سراغ اثر این طایفه برود، آنان را دشمنان عقل و خردورزی می‏یابد و مولوی نیز از این قاعده‏ مستثنی نیست.او به صراحت بیان می‏کند که بدنامی خرد در بین‏ اهل عشق و سلوک به خاطر عقل جزیی(سوداندیش)و سرکشی‏های اوست:

عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را بی‏کام کرد24

مولانا این حقیقت را متذکر می‏شود که اگر ابر شهوات و مطامع‏ نفسانی از مقابل عقل کنار برود،«نور یزدان بین»به لطف حق در آن‏ شروق می‏کند:

زآن که ابر از پیش آن چون واجهد نور یزدان بین خردها بر دهد25

و آن‏گاه است که این عقل،«مشرق آفتاب معرفت»می‏گردد:

آفتاب معرفت را نقل نیست‏ مشرق او غیر جان و عقل نیست‏26

اما چه‏گونه می‏توان به این مرتبه از عقل و این نوع خرد(عقل‏ کلی)نائل آمد؟مولانا جلال الدین و بهتر است بگوییم همه‏ی‏ اولیای دین(ع)و حکمای الهی و عرفای اسلامی به این سوال‏ اساسی،پاسخی مشخص و دست‏یافتنی می‏دهند:مهار نفسانیّت و تجرید عقل و روح از تن خاکی،در همین حالت است که خرد جزیی‏ نیز در مسیر عقل کلی و طلوع معرفت حقیقی قرار می‏گیرد.تا وقتی‏ که روح،اسیر خواسته‏های نفس و خرد جوینده‏ی مصالح فانی و این‏ جهانی‏ست؛عقل کلی ظهور نمی‏کند.مولوی می‏گوید:

عقل کو مغلوب نفس او نفس شد مشتری مات زحل شد نحس شد27

وی هشدار می‏دهد که خردی که مغلوب هوای نفس باشد،نه‏ تنها انسان را به کمال نمی‏رساند،بلکه آثار حق‏دوستی و خداپرستی‏ را در وجود او از بین می‏برد:

عقل تو مغلوب دستور هواست‏ در وجودت ره‏زن راه خداست‏28

مولانا عقل حقیقی را ذاتا شهوات و دشمن حس می‏داند:

عقل ضدّ شهوت است ای پهلوان‏ آن‏که شهوت می‏تند عقلش مخوان‏29 عقل را افغان ز نفس پرعیوب‏ هم‏چو بینیّ بدی بر روی خوب‏30

نکته‏ی مهم دیگری که مولوی مطرح نموده،این است که عقل‏ کلی مظهر کمال حق تعالی‏ست،هم‏چون تمام صفات و کمالات‏ انسان که تجلی اسما و صفات حسنای الهی‏ست:

عقل سایه‏ی حق بود حق آفتاب‏ سایه را بی‏آفتاب او چه تاب؟31

سخن پایانی این که با این تفاسیر از عقل،به روشنی و با یقین‏ می‏توان دریافت که میان عقل و عشق-بر خلاف آن‏چه که در بادی‏ امر به نظر می‏رسد-هیچ‏گونه تقابل و نزاعی وجود ندارد،بلکه این‏ دو ساحت اصیل و بنیادی وجود انسانی در یک سیر استعلایی متحد و هم‏سو و نیز مکمل یک‏دیگر می‏شوند؛فقط کافی است به آن‏چه‏ پیش‏تر اشاره شد،یعنی اقسام و درجات عقل توجه داشت و این‏که‏ چه عقلی با چه خصایصی مورد نکوهش و ستیز عشق بوده است.32 چنان‏که مولانا در مثنوی می‏گوید:

عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سرّ بود او به قول و فعل یار ما بود چون به حکم حال آیی لا بود33

فکر می‏کنم سخن را با ذکر نام عقل و عشق-در کنارهم- تمام کردن،بهترین پایان برای این مقال باشد.

پی‏نوشت‏ها

(1)-مولانا جلال الدین،مثنوی معنوی،به سعی ر.ا.نیکلسون،امیر کبیر،1381،دفتر دوم،بیت 978.

(2)-خلاصه و شرح حدیقة الحقیقة،سنایی غزنوی،به سعی دکتر امیر بانو کریمی،زوار،1381،ص 88.

(3)-مثنوی،دفتر اول،ب 1112.

(4)-پیشین، دفتر پنجم،ب 3234.

(5)-حدیقه(خلاصه)،ص 88.

(6)-مولانا جلال الدین، مجالس سبعه،به سعی توفیق سبحانی،کیهان،1379،ص 115،مجلس هفتم.

(7)-مثنوی،دفتر پنجم،ب 9-3237.

(8)-پیشین،دفتر اول،ب 1109.

(9)-پیشین، دفتر اول.

(10)-در یونانی و فلسفه‏ی مسیحی قرون وسطی: Intelectus (-عقل‏ کلی)و Ratio (-عقل جزیی).

(11)-اعوانی،غلام رضا،حکمت و هنر معنوی، گروس،1375،ص 14.

(12)-پیشین،ص 16.

(13)-پیشین،ص 20.

(14)-جعفری، محمد تقی،مولوی و جهان‏بینی‏ها،موسسه‏ی نشر آثار استاد جعفری،1379،ص‏ 242.

(15)-پیشین،ص 233.

(16)-پیشین،ص 233.

(17)-مثنوی،دفتر دوم،ب‏ 2328.

(18)-پیشین،دفتر اول،ب 2868.

(19)-پیشین،دفتر دوم.

(20)-جعفری، پیشین،ص 239.

(21)-مثنوی،دفتر ششم،ب 9-4138.

(22)-حدیقه(خلاصه)، ص 96.

(23)-جعفری،پیشین،ص 241.

(24)-مثنوی،دفتر پنجم،ب 463.

(25)- پیشین،ب 462.

(26)-پیشین،دفتر دوم،ب 43.

(27)-پیشین،دفتر دوم،ب 1549.

(28)جعفری،پیشین،ص 237.

(29)-پیشین،ص 237.

(30)-مثنوی،دفتر ششم، ب 2951.

(31)-جعفری،پیشین،ص 240.

(32)-جهت اطلاع بیش‏تر از اتحاد عقل‏ و عشق بنگرید به :ابراهیم دینانی،غلام حسین،دفتر عقل و آیت عشق،طرح نو، 1382،مقدمه‏ی کتاب.

(33)-مثنوی،دفتر اول،ب 1982 و 1984.